اخبار کوتاه

افتاب آدینه در سیمای مرکز "خلیج فارس"

"آفتاب آدینه "عنوان برنامه تلویزیونی است که در شبکه تلویزیونی "خلیج فارس" تولید و پخش می شود. به گزارش روابط عمومی صدا و سیمای مرکز خلیج فارس این برنامه علاوه بر پرداختن به موضوع نماز و اهمیت این فریضه الهی در قالب آیتم هایی چون کلام نور - گزارش و خطبه های نماز جمعه نیز می پردازد . آفتاب آدینه روزهای شنبه هر هفته به مدت ۲۱ دقیقه قبل از اذان مغرب و عشاءپخش می شود .
علیرضا حمیدی زاده تهیه کنندگی و کارگردانی این برنامه تلویزیونی را بر عهده دارد و آقایان غلام محمودی بیکا - علیرضا رجل نیا و میثم کائیان او را در تهیه و تولید این برنامه یاری می دهند .

معرفی پروژه ها ی استان در مرکز "خلیج فارس"

"دستاوردهای انقلاب " عنوان برنامه تلویزیونی است که در تلاش است تا از طریق گزارشهای تصویری و مصاحبه با دست اندرکاران بخشهای مختلف مهمترین پروژه ها و پیشرفتهای نظام اسلامی را در استان به بینندگان معرفی نماید .
دستاوردهای انقلاب هر هفته پنج شنبه ها به مدت ۱۵ دقیقه پخش می شود . سید "یحیی شریفی" تهیه کنندگی این برنامه را برعهده دارد و "سیما محمد پور" اورا در تهیه این برنامه یاری می کند .

بانوی کاروان

با کاروان حسن خدا داده می رود
از کعبه تا به کربلا ساده می رود
مولای او که حسن قدیم خدایی است
بهر طواف کعبه دلداده می رود
دور از تمام فتنه دجالهای جور
اندر حریم حرمت سجاده می رود
راضی نشد که یک تپش از جان جدا شود
لرزان دو دیده بین که از آن باده می رود
مجنون تر از مجنون در خاک آرمیده
یعقوب وار در سفر جاده می رود
تا کربلا که برک و بلا وعده می دهند
لبریز شوق لحظه جان داده می رود

معصومه معمار زاده

به پیشگاه حسین (ع) ،سالار عاشقان

در یاد سبز باران در کوچه کوچه زمان
بدنبال قابی از خاطرات سرخ او
چشمان منتظر کران بکران را می کاوند
جانها در التهاب و عطش دیدارش
ای بهار چگونه رفتی ؟و داغ هجر بهار را بر جگر ها نقش نشاندی

"ن.وافی"

اطلاع از زمان شهادت

[سید رضا هاشمی زاده]

دوستی بسیجی داشتم که فر د بسیار مخلص و باتقوایی بود با وجود صغر سن در احسان و مودت عبادات همتا نداشت . این بسیجی در عملیات بیت المقدس چهار به شهادت رسید اما خاطره ای از او داریم که نشانگر و مبین این موضوع و مطلب می باشد که وی از شهادت خود اطلاع داشت .

چند ماهی مجروح بودم و او بمانند پروانه ای همیشه در گرد وپیرامون من می گشت صورتش همیشه تبسمی روحانی داشت . یکی از شبها حدود چند ساعت از غروب آفتاب گذشته من در خانه نبودم شهید سعید ، بسیجی عاشق بهمراه یکی از دو ستان دیگر رزمنده مان به درب خانه ما برای دیدن من می آیند و چون من در خانه نبودم برمی گردند . بعد از چند لحظه که از رفتن آنها گذشته بود من به در خانه رسیدم و وقتی مطلع شدم که آنها به در خانه آمده اند به راه افتادم تا پیدایشان کنم و ببینمشان. کوچه ایی را که مابین خانه ما و خیابان بود را با عجله پیمودم در درازای خیابان که از سرمای زودرس آذرماه خلوت بود هیچ کس دیده نمی شد بر سرعتم افزودم تا به کنار یک کتاب فروشی رسیدم و دوستان را یافتم شهید چون من را دید با خوشحالی به سویم آمد.

بعد از مصافحه و احوال پرسی به من گفت : به تو چیزی می خواهم بگویم ،گفتم : بگو گفت : که وقتی به درب خانه تان می آمدیم من با خودم عهد کردم که اگرمن امشب تورا دیدم حتماً حتماً شهید می شوم با خنده گفتم : مگر شهادت آب لیموست که گیر هر کس بیاید. هاله ایی نورانی از کوچی سرخ گونه بر پیشانیش مشعشع شد جواب داد : آب لیمو نیست اما شربت آب لیموست که گواراتر از هر چیزی می باشد .این گفتگو ماند تا اینکه ایشان مجدد راهی جبهه شد .من دوران مجروحیت و نقاهتم را پشت سر گذاشتم.

یکروز که از خانه راه افتادم تا در آن طرف شهر احوال او را بپرسم به کوچه اشان که رسیدم دیدم حجله ای از برگ شقایق و حریر خونین لا له ساخته اند و تمثال خندان و شاد او در میان آن چون نگینی می درخشد . او شهید شده بود . از یادگارهایش سخنی است که همیشه در گوشم متلالی تکرار می شود : من اگر جبهه هم می روم برای رزم و جنگ هست می خواهم آن لقمه نانی که از سفره جبهه تناول می کنم پاک و حلال باشد برای همین همیشه خدا باآن که جور می شد تا در واحدهای کم زحمت تر و راحتری می باشم ولی خودم به گردانهای (رزمی - عملیاتی)می پیوستم گردانهایی که بوی شهادت و شمیم وصل از گلبسیجی هایی آن ،به مشام هر عارف بیننده ایی می رسید و دلها را لبریز از شوق دیدار در یک کلام (شهادت)می کرد .

من اگر جبهه هم می روم برای رزم و جنگ هست می خواهم آن لقمه نانی که از سفره جبهه تناول می کنم پاک و حلال باشد

سخنی بود از سر سوز به یاد همسنگر شهیدم (محمد رضا زارع) که درعنفوان جوانی و دو در سن (۱۷) سالگی در جبهه شاخ شمیران تنش ستاره ایی شد پر ترکش و روحش شهابی تو سن گون ،شهید زارع به معراج رفت با عروجی آگاهانه و مالامال از شوق وهجرت .
جنازه غرق خونش را که دیدم تو رفتگی هایی نسبتاًعمیقی از ترکش گلوله تانک در پیکرمعطرش ایجاد گشته بود ترکشی بر گردنش و یکی برپایش و دیگری برکمرش .چشمانش به آفاق نورانی بازبود وبر گوشه چشمش زمزمه ای آبی عشق و پرواز ای سرو سایه از سرمابرگرفته ای رفتی بخاک و منزل دیگر گرفته ای
ای خاک تیره شهید ما را عزیزدار این نور چشم ماست که در برگرفته ای
اکنون دستم از دامن شهدا کوتاه ست ،اما از ژرفنای دل باید سرائید :برای شادی روح شهدا صلوات

حسرت

نه درختی موندهٔ توی باغ نه گلی توی گلدون من
نه پرنده دارهٔ لونه توی این باغ دل من
ماهی ها امید ندارن برن دریا رو ببینن
آهوها وقتی می خوابن خواب صحرا رو ببینن
دیگه اینجا شب و شادی شور و خندهٔ نداره رنگی برای هیچ پرندهٔ
دیگه هیچ درختی سبز نیست دل پیرا نا امیدهٔ
از همون روز که دونستن دیگه هیچ گلی نمونده
بارون اینجا شده حسرت برای این خاک تشنه
نمی دونم به چه جرمی می کنه زمینُ تشنه

سامیه ذاکری از سندرک

زمزمه های رقیه

عموجان تشنه ام تشنه عموجان داداش اصغر منتظره عموجان آخر کی می آیی؟
رقیه ۳ ساله مهر و محبت پدرش در وجودش حک شده بود . وقتی امام حسین [ع] به شهادت رسید رقیه خبردار نبود و عمه جانش زینب [ع] به او می گفت ٬ رقیه جان پدرت به سفر رفته و او هم می گفت: چرا دیگر از سفر بر نمی گردد می گفت صبر کن پدرت به زودی باز خواهد گشت و در یکی از شبها خیلی رقیه بی تابی می کرد ظالمی گفت: این بچه بهانه ی پدرش را می گیرد سر پدرش [امام حسین [ع] را در ظرفی گذاشته و برایش بیاورید تا رقیه آرام شود و بعد که آن ظرف را پیش رقیه بردند گفت : من که غذا نخواستم من پدرم را می خواهم وقتی چشمان اشک آلود رقیه به چهره نورانی امام [ع] افتاد تازه رقیه فهمید که پدرش شهید شده و سر نورانی پدرش در پیش او می باشد در آن سیاهی شب رقیه ساعتی با پدرش حرف زد گفت :گفته اندشما به سفر رفته اید و زود باز می گردید ،چرا زود پیش من نیامدی ؟ مگر نمی دانستی رقیه طاقت دوری شما را ندارد و از دوری شما دل گیر می شود . رقیه آنقدر با پدرش گفت و گو کرد که به خواب رفت آری رقیه از دوری پدر دق کرد و به شهادت رسید .

فائزه امینی خواه-۱۰ ساله

یا مولا

شرک می بارد از چشمها بر تنم
و صدای پای آدمکها می آزارد مرا
آه!مولای من ؛مرابر
مولای من مرا ببر از این دنیای وانفسا
-می خواهم
می خواهم با تو باشم
در کنار یاروفادارت که در خواب
مرا به سوی نور می برد
می خواهم دگر رها باشم از این ستم ها
آدمها
آدمک ها
-تو که به وسعت سه ستاره به خوابم آمده ای
تو که به وسعت هفت آسمان در خوابم بوده نام مبارکت
مرابر که دگر خسته ام از این صد چهره ها
یا مولا مرا ببر
من تشنه ام من تشنه ام و تنم سالهاست خشکیده
من تشنه ام
من همچون یاران وفادارت تشنه ام
تشنه رفیق
تشنه قطره ای از چشمه "کوثر"
مولای من ،دگر توانم نیست مرا تحمل این کفر و ریا دگر نیست
- می بارد از چشمها باران جهالت
می آید از راه دور صدای پای آدمکهای آشنا با خنجری زهر آلودتراز خنجر بن منجم
یا مولا،مرابر
چشمهایم در خواب تو را دیده است و مشامم بوییده راه مقدس تورا
دراین بیهوده دنیا
در این بیهوده رفیق ها که به مقصد های پوچ می رسد؛مرا چه سود زماندن مرا چه سود زرفتن که مقصد ها همه چاه گناه است و در توان من نیست
مرا ببر
یا مولا...

مهدی مجرد تاکستانی

بی تو به سر نمی شود

بی همگان به سر شود،بی تو به سر نمی شود
داغ تو دارد این دلم،جای دگر نمی شود
دیده عقل مست تو ،چرخه چرخ پست تو
گوش طرب به دست تو،بی تو به سر نمی شود
جان تو جوش می کند ،دل زتو نوش می کند
عقل خروش می کند،بی تو به سر نمی شود
جاه و جلال من تویی،ملکت و مال من تویی
آب زلال من تویی،بی تو به سر نمی شود
گاه سوی وفا روی ، گاه سوی جفا روی
آن منی ،کجا روی؟بی تو به سر نمی شود
د ل بنهند،بر کنی،توبه کنند،بشکنی
این همه خود تو می کنی ، بی تو به سر نمی شود
بی تو اگر به سر شدی زیر جهان زبر شدی
باغ ارم سقر شدی،بی تو بسر نمی شود
گر تو سری قدم شوم،ور تو کفی علم شوم
ور بدوی عدم شوم،بی تو به سر نمی شود
خواب مرا ببسته ای ،نقش مرا بشسته ای
وز همه ام گسسته ای بی تو به سر نمی شود
گرتو نباشی یار من ، گشت خراب کار من
مونس و غمگسار من!بی تو به سر نمی شود
بی تو زندگی خوشم،بی تو نه مردگی خوشم
سر زغم تو چون کشم !بی تو به سر نمی شود

مولوی

بهترین بهانه عاشقانه

باز هم دل بهانه می گیرد
رد آن آب ودانه می گیرد
پا به پای دلم به گاه امید
یا رضا یا رضا جوانه می گیرد
شعله های شور واشتیاق دلم
در دل شب زبانه می گیرد
آه از رویش غم درون دلم
التماس دعا به شانه به شانه می گیرد
بهر دیدار ملکوت هشتم یار
پرهیزوار جاودانه می گیرد
در تکاپوی مهرورزی او
روز و شب جان ما ترانه می گیرد
ساحت قدس بارگاه رضا
قلب هر عاشقی نشانه می گیرد
شاخه طوبی است در ملکوت
کین چنین نقش جاودانه می گیرد
با سپاه جاودانه عشق
قلعه ی جان ما فاتحانه می گیرد
عالم آل احمد آمده است
هین سوالم جواب قاطعانه می گیرد
شرح منظومه وصال بارگهش
زیور عرش دلبرانه می گیرد
سرّ کنز نهفته در مشهد
هشتمین رمز عاشقانه می گیرد

معصومه معارزاده

چشم انتظاران

صبحی دگر می آیدای شب زنده داران
از قله های پر غبار روزگار
از بی کران سبز اقیانوس غیبت
می آید او تا ساحل چشم انتظاران
آید به گوش از آسمان این است مهدی (عج)
خیزد خروش از تشنگان این است باران !
از بیشه زار عطرهای تازه آید
چون سرخ گل بر اسب رهوار بهاران
با تیغ آتش می درد آن وارث نور
در انتهای شب گلوی نابکاران
آهنگ میدان تا کند او ، باز ماند
درگرد راهش مرکب چابك سواران
آئینه ی آئین حق ای صبح موعود
مائیم سیمای تو را آئینه داران
دیگر قرار بی تو ماندن نیست در دل
کی می شود روشن به رویت چشم یاران

چشم انتظاران

کد ۰۹۶۹۶ به صورت شبانه روزی ، آماده دریافت اخبار مردم هرمزگان پیرامون آتش سوزی ، قطع درخت و تخریب و تصرف اراضی ملی است

روابط عمومی اداره کل منابع طبیعی و آبخیزداری هرمزگان